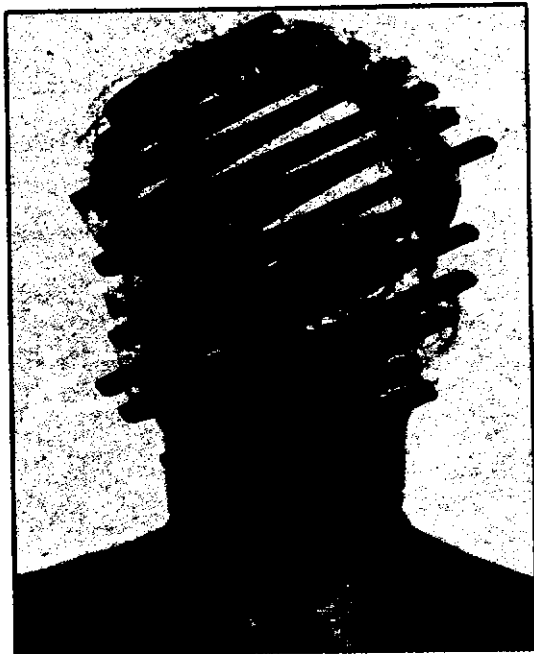


زندان در کشورهای دیگر



○ صفحات

ویژه این شماره را به زندان و زندانی سیاسی در کشورهای دیگر جهان اختصاص داده‌ایم. تراکم مطالب و محدود بودن صفحات گفتگوهای زندان، موجب شد که قادر به انتشار همه مطالب آماده شده برای این صفحات نباشیم.

3 2 0 1 4 9 6 0

این دریغ همیشگی

ماست که صفحات

محدودند و فجایع بسیار. همان طور که خواهید خواند، در دو قسمت اول با دو تن از زندانیان سیاسی سابق آلمان، مصاحبه‌ای داشته‌ایم. واقعیت آنست که زندانیان سیاسی آلمان در معرض شدیدترین فشارها و شکنجه‌های روحی قرار داشته‌اند. برای زندانیان سیاسی ایران که سلول‌های انفرادی در رژیم جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند، تصوّر سال‌های طولانی و فرساینده ایزولاسیون در

گفتگو با دو تن از زندانیان سیاسی سابق آلمان

در سرزمینی مثل آلمان با تاریخچه فاشیستی اش...

با دو تن از زندانیان سیاسی سابق آلمان "گیزلا" (Dutzi) و "هانو" (Happe) گفتگویی انجام داده‌ایم. همان گونه که در متن مصاحبه خواهد خواند، هر دو از اعضای سابق فراکسیون ارتش سرخ RAF هستند و سال‌های طولانی در ابرولاسیون و شرایط سخت زندان‌های سیاسی آلمان قرار داشته‌اند. بحثی از تجربیات و نظرگاه‌های آنان را در زیر می‌خوانید.

گفتگوهای زندان: لطفاً کمی درباره خودت برای خوانندگان گفتگوهای زندان بگو.

گیزلا: ۴۶ ساله هستم و در سال ۱۹۷۰ در کارخانه‌ای ضمن گذراندن دوره آموزشی‌ام مبارزات سیاسی را با فعالیت‌های سندیکایی برای جوانان شروع کردم. در همان زمان با نیروهای ضدجنگ ویتنام و پشتیبانی از خلق ویتنام و اعتراض جهانی علیه آن شروع به همکاری نمودم.

در سال‌های بعد، در جنبش زنان و مبارزه بر علیه نیروگاه‌های اتمی فعال شدم. در اوایل دهه ۸۰ زندگی مخفی خود را شروع کردم و برای ساختن (جبهه ضد امپریالیست) فعالیت می‌کردم تا به راف پیوستم و در سال ۱۹۸۳ دستگیر شدم.

گفتگوهای زندان: با چه انگیزه‌هایی به جنبش انقلابی پیوستی؟ و بر چه اساسی فراکسیون ارتش سرخ (راف) را برای فعالیت‌های خود انتخاب کردی؟

گیزلا: انگیزه یافتن مفهوم زندگی. آنچه را که در سیستم سرمایه‌داری نتوانستم پیدا کنم.

زندانیان سیاسی آلمان وحشتناک است. چنین شکنجه‌ای که بر روح زندانیان سیاسی اثر می‌گذارد، بسی ضدانسانی‌تر و بی‌رحمانه‌تر از شکنجه‌های فیزیکی است. هدف حکومت و زندانبان، به قتل رسانی اندیشه و شخصیت مخالفین سیاسی در شکنجه‌گاه‌های مدرنی موسوم به ایزولاسیون است. رنج‌آورتر آنست که صدای اعتراض بر علیه شکنجه‌های روانی در زندان‌ها، و به طور خاص در آلمان، موجب نشده است که سایر زندانیان سیاسی از چنین شکنجه‌ای در امان بمانند. هم اکنون نیز، در چنین شرایط سختی، تعداد دیگری از زندانیان سیاسی آلمان به سر می‌برند. ما هم صدا با تمامی آزادی‌خواهان و بشردوستان، خواهان رهایی آنان از زندان‌های آلمان هستیم. در گزارش سوم، رفیق صبا اسکویی، تصویری از تجربه خود در زندان‌های ترکیه ارائه می‌کند. او با ارائه نمونه‌هایی به نشان دادن تفاوت فضای زندان‌های ترکیه با زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی می‌پردازد.

مقاله "خب، چرا شکنجه را روا نداریم؟" به زمینه پردازی‌های حقوقی رژیم‌های به ظاهر "دمکراتیک" برای رسمیت بخشیدن به شکنجه و سرکوب شدیدتر مخالفین سیستم حاکم بر این کشورها می‌پردازد. شواهدی که از بازجویی‌ها و دادگاه‌های اسپانیا اینک در معرض افکار عمومی است ولی در رسانه‌های سرمایه‌داری سخنی از آن در میان نیست.

ما در شماره‌های آتی بازهم تلاش خواهیم کرد، گوشه‌هایی دیگر از وضعیت زندانیان سیاسی جهان را به اطلاع خوانندگان گفتگوهای زندان برسانیم.

از خود بیگانگی موجود که پول و روابط کالائی حتی زندگی خصوصی انسان‌ها را تعیین می‌کرد باعث این پیوستن شد و هسته اصلی انگیزه من بود.

راف مبارزه مداوم علیه روابط حاکم را «وراملیتی» پیشه کرده بود.

در سرزمینی مثل آلمان با تاریخچه فاشیستی‌اش که رشد سرمایه در دهه گذشته تا دورترین نقاط زندگی اجتماعی سازماندهی شده بود و به همان نحو انسان را صیقل می‌داد، چنین پروسه آزادی‌بخشی فقط ووراملیتی امکان پذیر بود.

گفتگوهای زندان: بعد از گذشت سه دهه، اوضاع را چگونه ارزیابی می‌کنی؟

گیزلا: وضعیت کنونی، وضعیت مشکلی است. جنبش انقلابی شکست سختی را متحمل شده و بدین خاطر انسان‌ها به انزوا کشیده شده‌اند. فعالیت‌های سیاسی حاضر خیلی ضعیف‌اند و بسیج‌کننده نیستند. فعالیت‌هایی که شکل دهه هشتاد (۸۰) را ادامه می‌دهند، شیوه بوروکراتیک پیدا کرده‌اند و این خود پاسخ دهنده قسمتی از سؤال تفاوت‌های شکل مبارزه با دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و نقاط اشتراک آنان است. کما این‌که مبارزه در دهه ۸۰ خیلی کم‌رنگ‌تر جلوه می‌کند.

نقاط اشتراک مبارزه بین این سه دهه خیلی ضعیف است و این شاید نقطه مثبت آنست چرا که از طرفی موقعیت تغییر یافته، شکل مبارزه جدید و تغییر یافته‌ای به‌خود می‌گیرد و شکل‌های جدیدی از طرف دیگر سازماندهی می‌گردد. مثلاً سازماندهی در گروه‌های کوچک در هسته‌های انقلابی کوچک که در سال‌های ۸۰ متداول بود در دراز مدت خاصیت خود را برای یک روند انقلابی از دست داد. اغلب نگرش وسیع خود را در مورد موقعیت‌های مشخص، یا وضعیت جامعه و یا تصورات خود را در مورد تغییر انسان‌ها در جامعه از دست دادند. اختناق دولتی بر اساس قدرت حاکم بر آنان غالب شد. چند سالی است که شکل جدیدی از مقاومت به وجود آمده که با استفاده از فرهنگ‌های مختلفی سعی به بیان خود دارد. از یک فرهنگ جدید (زندگی مخفی) مسائل سیاسی جدیدی مطرح می‌گردد. به‌عنوان نمونه «کاروان»^(۱) که از محلی به محلی دیگر می‌رود و با موزیک

۱- کاروان حرکت اعتراضی سال‌های اخیر در آلمان برای احقاق حقوق تبعیدیان، پناهندگان و مهاجرین است که در ۱۹۹۸ به شهرهای مختلف حرکت می‌کرد و طرح خواسته‌های خود را

و تئاتر خواسته‌های سیاسی خود را مطرح می‌کند یا نمونه‌های دیگر... هم زمان یک پروسه تغییر عملی و واضح بوجود آمده که مثلاً پشتیبانی عملی و کمک به پناهندگان و مهاجرین و خواسته‌های سیاسی آن‌ها را در زمینه‌های مختلف با آکسیون‌های سمبلیک سیاسی مطرح کرده و قدرت حاکم را زیر سؤال می‌برد.

اینان اعمالی هستند که در دهه ۸۰ انجام پذیر نبودند. امروزه انشعابات و اختلافات شدت یافته است. مخالفین سیستم حاکم وظیفه دارند این‌گونه مسائل، مشکلات و نزاع‌ها را حل کنند. این بدان معنی است که آکسیون‌هایی با خواسته تمرکز دادن به همه چشم‌اندازها، پس زده شده‌اند.

چگونگی این روند در آینده هنوز ناپیداست.

شاید بتوان وضعیت امروزه را، با «مبارزه برای بقا» تعریف کرد که در آن هنوز مقاومت به‌چشم می‌خورد، ولی به همان نسبت مبارزه برای تعیین سرنوشت شخصی و ساختار زندگی برای خود مهم جلوه می‌کند. پس روند تغییرات عملی از پائین و همبستگی و کمک دو جانبه به همدیگر باید ساختاری شود. با از بین رفتن سیستم سیاسی کشورهای بلوک شرق، دست‌های سرمایه‌داران در این کشورها بدون هیچ قید و شرطی باز شد. حقوقی که کارگران با مبارزات طولانی به‌دست آورده بودند، قانون‌گذاری اجتماعی، حقوق بشر - ذره ذره عقب زده می‌شوند، زیرا با از بین رفتن سیستم سیاسی بلوک شرق ضرورت خودنمایی‌های دمکراتیک برای کشورهای غربی دیده نمی‌شود. رقیبی وجود ندارد که لازم باشد به جهان ثابت شود که ما بهتریم و دمکرات‌تریم - وضع بدانجا رسیده که مبارزه انسانی و اجتماعی عمومی در کشور آلمان ضعیف‌تر شده است.

گفتگوهای زندان: چگونه دستگیر شدی؟

با برنامه‌ریزی و فعالیت خود پناهندگان و خارجی‌ان و گروه‌های ضدفاشیست و ضدنژادپرست آلمانی، بر علیه قوانین نژادپرستانه و ضدخارجی در آلمان (و در قدم بعدی مجموع اروپا) سازمان می‌داد. کاروان، برای سال ۲۰۰۰، در شهر بنا (آلمان) از ۲۱ آپریل تا ۱ ماه مه «کنگره پناهندگان» را برگزار می‌کند.

گیزلا: پلیس جنایی آلمان، عکس‌های ما را روی پلاکات‌های مختلف پخش کرده و همه جا بدنبال مان بود. برای کسی که یکی از ما را شناسائی کرده و به پلیس اطلاع می‌داد ۵۰ هزار مارک جایزه تعیین شده بود. ما از طریق همین پلاکات‌ها در یک ایستگاه کوچک راه‌آهن شناسائی کرده و وقتی از قطار پیاده می‌شدم، دستگیر کردند.

گفتگوهای زندان: بازجویی‌ها به چه نحو بود؟

گیزلا: وقتی در دفتر رئیس پلیس فهماندم که من مایل به صحبت کردن با آن‌ها نیستم مرا راحت گذاشتند. در همان شب مرا به زندان «اشتام‌هایم» اشتوتگارت بردند و در یک سلول انفرادی زندانی کردند. این روش شکنجه آن‌ها بود.

گفتگوهای زندان: به چند سال زندان محکوم شدی و در مجموع چند سال در زندان بودی؟

گیزلا: من به ۸ سال و چند ماه زندان محکوم شدم و تمام وقت را در زندان بسر بردم (همه مدت زندانم را کشیدم)

گفتگوهای زندان: در مدت زندان، از روش‌های تنبیهی خاص در مورد خودت و یا سایر زندانیان استفاده شد؟ اگر آری چگونه؟ (انفرادی، ایزولاسیون)

گیزلا: زندانیان سیاسی با شروع زندانی خود اساساً در سلول‌های انفرادی نگهداشته می‌شوند. این دستور قاضی بود. بعد از مدتی که در انفرادی بودم، اجازه داشتم هر سه روز، چند ساعت در حیاط زندان قدم بزنم و سلول انفرادی برای مجازات اعمال انجام گرفته در زندان استفاده می‌شد. مثلاً اگر من سعی می‌کردم با دیگر زندانیان سیاسی رابطه برقرار کنم یا صحبت کنم، چون صحبت کردن با زندانیان سیاسی ممنوع بود.

گفتگوهای زندان: چند سال در ایزولاسیون قرار داشتی و آیا چنین روشی در مورد افراد مختلف یکسان بود؟

گیزلا: من تمام مدت زندانی‌ام را، یعنی ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹ در سلول انفرادی بسر

بردم. تا قبل از محاکمه‌ام در سال ۱۹۸۴ اجازه هیچ کاری نداشتم، نه ملاقات، نه هوای آزاد... بعد از آن به خاطر فشار افکار عمومی که دائم جریان محاکمه را دنبال می‌کرد، هر سه روز برای چند ساعت در سلول مرا باز می‌گذاشتند و به‌تنهایی اجازه بیرون رفتن از سلول و قدم زدن در حیاط زندان را داشتم. برای من، ولی، رابطه گرفتن و صحبت کردن با دیگر زندانیان سیاسی کماکان تا سال ۱۹۸۹ یعنی پایان مدت زندانم، ممنوع بود. در آن زمان ما دهمین اعتصاب غذای خود را از سال ۱۹۷۰ در زندان سازماندهی کردیم. نخست با یک زندانی بعد با ۲ و سپس با ۴ زندانی دیگر تماس گرفته و اعتصاب غذای خود را شروع کردیم.

گفتگوهای زندان: آیا در زندان عمومی بودی؟ چند نفر، با چه تعداد و امکاناتی؟

گیزلا: من در تمام مدت زندان هیچ‌وقت در بند عمومی نبوده بلکه در تمامی مدت در بندهای ویژه جدا شده از بند عمومی نگهداری می‌شدم. در این بندهای ویژه اکثراً زندان عمومی وجود نداشت. حداکثر ۲ یا ۴ نفر در این بندها زندانی می‌کشیدند. در زمانی که اجازه خروج از بند و به‌سر بردن در هوای آزاد را (در سال ۸۹) داشتم می‌توانستم تلویزیون تماشا کنم، ورزش کنم و غیره.

گفتگوهای زندان: آیا حرکت‌های اعتراضی درون زندان داشتید؟

گیزلا: ما در زندان یک اعتصاب غذای مشترک داشتیم. در مدت زمانی که در زندان بودم این بزرگ‌ترین اعتصاب غذایی بود که از سال ۸۵-۸۴ به مدت ۶ روز سازماندهی شده بود. بعد از آن در سال ۱۹۸۹، یک اعتصاب غذای مقطعی داشتیم. بین سال‌های ۸۴ تا ۸۹ شکل‌های مختلفی از مقاومت را تجربه کردیم. مدت زمانی طولانی، رفتن به هوای آزاد را بایکوت کرده بودیم، چون خواهان رفتن با دیگر زندانیان سیاسی به هوای آزاد بودیم. در زندان فرانکفورت که من طولانی‌ترین مدت زندانیم را در آن بسر بردم، اکسیون‌های مختلفی علیه ممنوعیت رابطه‌گیری با دیگر زندانیان سیاسی انجام دادیم. آنجا نیز همین‌طور در مقطعی از بیرون رفتن از سلول صرف‌نظر کردیم. از لای درهای سلول‌ها با هم صحبت می‌کردیم، اکسیون‌های داد و فریادهای هم‌زمان با دیگر زندانیان داشتیم، ما را از محوطه راهرو تا سلول‌های مان غلت می‌دادند، چون در راهروها می‌خوابیدیم، در این اکسیون‌ها همیشه تعداد زیادی از زندانیان شرکت می‌کردند.

در همه زندان‌ها مشترکاً برای همبستگی با زندانیان سیاسی فرانسه و اسپانیا اعتصاب غذا کرده و از خوردن غذا صرف‌نظر می‌کردیم، توسط این‌گونه آکسیون‌ها و فعالیت‌های خارج زندان، امتیازهایی می‌گرفتیم و به ما امید و قوت قلبی می‌دادند.

گفتگوهای زندان: کتاب نشریات و یارسانه‌های دیگر در اختیارتان قرار داشت یا خیر؟
(چه در زندان‌های عمومی، چه در ایزولاسیون)

گیزلا: کتاب و روزنامه داشتیم. تعدادشان محدود به ۴ روزنامه و ۲۰ کتاب بود ولی می‌توانستیم عوض کنیم. روزنامه‌ها و کتاب‌های سیاسی رادیکال ممنوع شد. بعضی اوقات روزنامه‌ها سانسور می‌شدند این‌کار را قاضی‌ها در حین محاکمه انجام می‌دادند. در زندان قسمتی وجود دارد که نامه‌ها را سانسور می‌کند و موظف به این‌کار است. به ما یک پوشه پر از این‌گونه قوانین در زندان داده بودند.

گفتگوهای زندان: آیا با زندانیان «واداده» برخوردی داشتی؟

گیزلا: من هم سلولی‌ای نداشتم که وا داده باشد و تا آنجائی که می‌دانم اگر چنین کسی وجود داشت در جائی دیگر برده می‌شد.

گفتگوهای زندان: چه تفاوت‌هایی مابین زندانیان منفعل و همکاران با پلیس وجود داشت؟

گیزلا: شکل‌های مختلفی برای وا دادن وجود داشت. بعضی‌ها در آکسیون‌های اعتراضی شرکت نمی‌کردند، چون دیگر انرژی مبارزه در زندان را از دست داده بودند و یا شرایط برایشان سخت شده بود، ولی با این‌حال آن‌ها هم در زندان بودند و شرف خود را حفظ کردند.

دیگران، اظهار پشیمانی کرده و جلوی قدرت حاکمه سر خم می‌کردند. در رادیو و تلویزیون علیه مبارزه ما جبهه‌گیری می‌کردند. با این‌گونه آدم‌ها ما رابطه‌امان را قطع می‌کردیم، اینان خود را و تاریخ خود را انکار می‌کردند و به دولت حاکمه اجازه می‌دادند از آن‌ها سوءاستفاده کرده و برای تبلیغات سوء خود به کار برند.

گفتگوهای زندان: نحوه ملاقات‌ها چگونه بود؟

گیزلا: در زمان باز جوئی تا زمان تشکیل و خاتمه دادگاه من یعنی از

۱۹۸۳ تا ۱۹۸۶، هر ماه دو بار و هر بار نیمساعت اجازه ملاقات داشتم بعد از آن هر ماه ۲ ساعت اجازه ملاقات داشتم به خیلی از دوستان من اجازه ملاقات داده نمیشد (از طرف دادگاه) بین من و ملاقات‌کننده من یک شیشه دو طبقه وجود داشت دو نفر همیشه آنجا بودند و گوش میدادند یک مسئول زندان و یک نفر از پلیس جنائی که مکالمه ما را یادداشت میکردند و چون ما میدانستیم اکثراً چرندو پرند تعریف میکردیم و آنها یادداشت کرده به دادگاه می‌فرستادند بعد در اکثر مواقع به این ملاقات‌کنندگان اجازه ملاقات مجدد نمیگرفت معمولاً تقاضای ملاقات رد میشد و اگر هم اجازه داده میشد نمیگذاشتند که حرفشان را تا آخر بزنند حرفشان را قطع میکردند ملاقات‌کنندگان در راه تفتیش میشدند، تهدید میشدند، تا اینکه آنان از ترس دیگر تقاضای ملاقات نکنند.

مترجم: بهمن

بی‌گردی با «شلیک مرگ»، شکنجه سفید...

توضیحات مترجم: سامان بهروری، در مورد ترجمه مصاحبه زیر: مترجم صرفاً جهت انتقال تجارب زندان در آلمان به خوانندگان فارسی زبان و مبارزین علاقمند اقدام به ترجمه مصاحبه کرده است و ناگفته روشن است که مترجم بدافع و مسئول نگاه‌های مطروحه از سوی مصاحبه شونده نیست. عبارات داخل کروشه [] در متن اصلی وجود ندارد و آوردن آن‌ها برای درک راحت‌تر خواننده فارسی زبان است. خواننده می‌تواند بدون توجه به کروشه‌ها متن را هم‌چون متن اصلی مطالعه کند. بی‌ومین‌ها از مترجم است.

گفتگوهای زندان: لطفاً کمی درباره خودت برای خوانندگان گفتگوهای زندان بگو. مانو: اینک ۴۲ ساله هستم. سیاسی شدنم و فعالیت‌های سیاسی‌ام در اواخر سال ۱۹۷۹ [پائیز ۱۳۵۸ شمسی] آغاز شد. اولین بار در سال ۱۹۸۰ دستگیر شدم. آن موقع هنوز در تشکیلات «راف»^(۱) (RAF) سازمان نیافته، بلکه جزء جنبش مقاومت نویی که پایان دهه ۷۰ شکل گرفت، بودم. این جنبش‌ها در درون‌شان بسیار ناهمگون بود و ضرورت‌های پیدایی و گردآوری نیروهایشان متفاوت. برای نمونه، جنبش مبارزه برای مسکن^(۲) (تابستان ۱۹۸۰ متجاوز از ۱۰۰

۱- «راف» مخفف نام سازمان Rote Armee Fraktion به معنی فراقسیون ارتش سرخ است. این نیرو خود را جناح مسلح جبهه مبارزه علیه دولت و حاکمیت امپریالیستی تعریف می‌کرد. سازمان راف در پیوند تنگاتنگ با سازمان‌های چریکی مشابه اقدام می‌نمود، از جمله با «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» و «بریگادهای سرخ» در ایتالیا.

۲- این جنبش در شهرهای بزرگ آلمان دست به تسخیر ساختمان‌ها زد. این ساختمان‌های عمدتاً چند طبقه قدیمی، در محلات سنتی زندگی کارگران و منزل آنان بود که به علت رونق



روزی که آلمان را تغییر داد: وقتی که در دوم ژوئن ۱۹۶۷، دانشجوی آلمانی، بنو اونرزورگ (Benno Onnesorg) توسط پلیس آلمان کشته شد، جنبش رادیکال شروع به شکل‌گیری کرد. (رجوع به صفحه ۱۲۷)

ساختمان در برلین غربی اشغال بودند) که من نیز جزء این جنبش بودم، جنبش مقابله با تجدید تسلیحات ناتو و کلاً سیاست ناتو، علیه نیروگاه‌های انرژی اتمی، جنبش زنان، جنبش‌های همبستگی با جنبش‌های رهایی‌بخش در جنوب [کوه خاکی] و غیره.

بین این جنبش‌های متفاوت، هم نقاط تلاقی و هم شکاف بسیار وجود داشت. ما، یعنی یک گروه چهارده نفره، در ۱۹۸۰ به سبب رژه نظامی متفقین [امریکا، انگلیس و فرانسه، به جز شوروی] در برلین غربی، خانه فرهنگی آمریکا را اشغال کردیم.

این اکسیون کارزاری تبلیغی بود در تقابل با سیاست جنگ طلبانه ناتو و استراتژی «پس‌زن»^(۱) (Rollback) در ضدیت با مبارزه ضداستعماری دُول آزاد شده و علیه جنبش‌ها و مبارزات ملی رهایی‌بخش و هم‌چنین علیه کشورهای عضو پیمان ورشو که آن زمان [توسط ناتو] تعقیب می‌شد.

یک هدف این کارزار غلبه بر جدایی‌ها و مرزبندی‌های جنبش‌های مختلف [با یکدیگر] بود. این مرزبندی‌ها در حادثه‌ترین میزانش ما بین «آتوئم»^(۲) ها و جنبش

بورس مستغلات، یا توسط صاحبان ثروتمند ساختمان‌ها برای تخریب و نوسازی به فروش می‌رسیدند و یا واگذار می‌شدند تا در ادامه گسترش و افزایش ساختمان‌های تجاری و دفاتر موسسات اقتصادی خصوصی، بازسازی شوند. با تبدیل ساختمان‌های مسکونی به دفاتر اقتصادی، کمبود منازل مسکونی عرضه شده شدت می‌گرفت و هزینه کرایه منزل افزایش می‌یافت.

۱- نام استراتژی «پس‌زدن کمونیسم» از اصطلاحی گرفته شده است که جان اف دالاس در جنجال انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا به سال ۱۹۵۲ برای تبلیغات انتخاباتی آیزنهاور ابداع نمود، و در محتوی همان سیاست ترومن است که پیشتر، یعنی در سال ۱۹۴۷ تحت عنوان «محاصره کمونیسم» (Containment Politik) مطرح شده بود. پس از آنکه آیزنهاور در سال ۱۹۵۳ به مقام ریاست جمهوری دست یافت، پست وزارت خارجه را به دالاس اعطاء نمود.

۲- Autonom در لغت به معنی «خودگردان» نامی است برای مجموعه‌ای از گروه‌های موجود، بدون سازمان منظم و منسجم، و با برنامه و اهداف مشخص و تبیین شده سیاسی، با شعار «برای زندگی‌ای بر مبنای انتخاب آزاد در همه شئون». آن‌ها با نفی هرگونه دولت در هر زمان و هر دوران، موضعی آنارشستی دارند. آنونوم‌ها در تظاهرات سیاسی آماده برای رزم خیابانی با چهره پوشیده و لباس تیره رنگ ظاهر می‌شوند که به این لحاظ «بلوک سیاه» لقب

ضدامپریالیستی است. گروه آن زمانی ما متشکل [از افرادی] از هر دو جنبش بود. ما همگون نبودیم، و به این خاطر در موقعیتی [نبودیم] که بتوانیم کارزارمان را به لحاظ سیاسی با هم تعیین نماییم و پس از دستگیری‌مان هم مبارزه درون زندان ایزولاسیون^(۱) را با هم سازمان دهیم و برای کنار یکدیگر بودن مبارزه کنیم. در آن مقطع زمانی هنوز خواست ملحق شدن، با زندانیان راف [به لحاظ] سیاسی با خودشان مقرر نگردیده بود. این [خواست] برای زندانیان مقاومت ابتدا در روندهای بعدی سال‌های ۸۰ مطرح شد. ما این کارزار رابه خاطر وضعیت زندانیان راف و «دوم ژوئن»^(۲) انجام دادیم. آن موقع تصور ما بر این بود که بسیجی [در خارج از زندان] به راه اندازیم تا زندانیان برای کنار یکدیگر بودن مجبور به اعتصاب غذای جدیدی نباشند. این هدف به این نحو تامین نگردید. آن‌چه که ما -هم‌چون دیگران در بسیج‌های فراوان‌گونه در این زمان- بدان دست یافتیم، آگاهی بیشتر افکار عمومی درباره ایزولاسیون بود. و موقعی که آن‌ها ۱۹۸۱ اعتصاب غذای نامحدودی را آغاز کردند، در خارج [از زندان] بسیجی نیرومند و پیکار جو پدید آمد. بر انشقاق، حداقل به صورت موردی برای زمانی معین غلبه شد. این خودش را در گردآوری [نیرو] برای اعتصاب غذا هم نشان داد. به خاطر این اقدام ما آن زمان دو سال حبس گرفتیم.

گفتگوهای زندان: با چه انگیزه‌های به جنبش انقلابی پیوستی؛ چرا به راف ملحق شدی؟

مانو: پس از آزادییم در زندان در سال ۱۹۸۲، خود را برای سازماندهی‌ام در راف

گرفته‌اند.

۱- Isolation زندان انفرادی است با حداقل ارتباط با جهان خارج از سلول.

۲- گروه «دوم ژوئن» یا «فرماندهی دوم ژوئن» نام یکی از گروه‌های وابسته به راف بود. این گروه سال ۱۹۷۲ با انجام اکسیون علیه آسمان‌خراش مطبوعاتی اشپرینگر (Springer) در شهر هامبورگ شهرت یافت. دوم ژوئن (نام این گروه) روز قتل دانشجوی آلمانی «بنو آن‌زُرگ» (Benno Ohnesorg) به دست پلیس آلمان در سال ۱۹۶۷ است. او از فعالین انقلابی در مقابله علیه امپریالیسم آلمان بود. او به همراه مبارزان ایرانی در درگیری با اوباشان و چماقداران ساواک شاه در اعتراض به روابط دو دولت شرکت داشت که به دست پلیس کشته شد.

آماده نمودم. موقعی که در ماه مه [از زندان] بیرون آمدم، راف طرح استراتژی جدیدی را منتشر ساخت. برای ما بخش‌های جنبش مقاومت - محتوای نظرگاه‌های این طرح جدید در آن مقطع زمانی چندان هم نو نبود، بلکه پس از حمله راف به فرمانده عالی ناتو، ژنرال هیگ، از اواسط سال ۷۹ مورد بحث بود.

طرح استراتژیک راف تا پس از تهاجمات سال ۱۹۷۷ متوجه آن بود که نیروی چریکی قدرتمندی سازمان دهد. هسته نظری طرح جدید آن بود، که جریان‌های گوناگون مقاومت به همراه چریک‌ها یک جبهه فراهم آورند. هدف این بود که هر فرد، صرف‌نظر از این‌که در چه سطح و با کدام امکانات، با توجه به توانایی‌ها و امکاناتش مبارزه کند.

این تلاشی بود برای ایجاد یک پروسه انقلابی، که از گوناگونی تمامی جنبش‌های پذیرد، با چریک‌ها به مثابه هسته استراتژیک.

این‌ها تاملاتی بودند و یک طرح، که از دو موضوع سزچشمه می‌گرفت: شکست راف در سال ۱۹۷۷، و جنبش‌های مقاومت نویی که اواخر سال‌های ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ پا گرفته بودند.

به علاوه یک نگرش توسعه یافته‌تر نیز از کل مرحله اول مبارزه چریکی در آلمان فدرال وجود داشت که محور آن تثبیت جایگاه چریک‌ها بود و این‌که مبارزه چریکی عملی است.

در دیدگاه عمومی استراتژیک که راف اوائل سال‌های ۷۰ بنا کرده بود، [مبنی بر این‌که] یک پروسه تحولات بنیانی در مراکز [حکومت] سرمایه به راه اندازد، در چارچوب جهانی مبارزات یک جبهه دیگر در کشورهای متروپل به وجود آورد تا به این وسیله در ارتباط بین‌المللی پروسه فروپاشی سیستم امپریالیستی را پیش ببرد، چیزی تغییر نکرده بود. راف در سال‌های ۸۰ نیز هم‌چنان به منزله تشکیلاتی سیاسی-نظامی سامان داشت.

مسائل تا حدودی این‌گونه مطرح بودند که گویا شروع فعالیت سیاسی ما، از آغاز بسیج سیاسی‌مان [در پیوند با] راف بود. [در حالی‌که] موضوع برای هیچکدامان این‌طور نبود. قبل از سازمان‌دهی در راف، هر یک از ما روند بسیجی سیاسی در جنبش‌های متفاوت سیاسی را سپری کرده بود، که از این طریق تجارب سیاسی و تشکیلاتی فراوانی گرد آمد.

آغاز حرکت در مبارزه علیه سیستم امپریالیستی، پیش از سازمان‌دهی‌ام در راف بود.

این کتاب خواندن نبود که مرا بر آن داشت مبارزه را شروع کنم، بلکه تجارب شخصی‌ام از زندگی در همین سیستم والدینی که مقاطعه‌کارند و تنها هم‌شان کسب سود، بر این تصورند که هر چیز قابل خریداری است. یک شغل بی‌معنا در صنایع شیمیایی، در تولیداتی که حیات بشر و محیط زیست را ویران می‌کند، آن هم برای سود فزون‌تر، و احساس بیهودگی و فقدان چشم‌انداز در یک چنین زندگی‌ای، و از این جایگاه نگرش به جهان از زاویه‌ای دیگر. پی‌بردن به جنایاتی که این سیستم در هر سوی جهان مرتکب آن می‌شود. این چیزها هر چه بیشتر [در اندیشه‌هایم] گرد می‌آمد، به‌طوری که منتج به درک خودرهایی از جبرهای سرمایه و مکانیسم‌ها و ساختارهایش شد. مضاف بر آن، موارد و امکاناتی که جنبش‌های بخش در جنوب [جهان - کشورهای تحت سلطه -]، و چریک‌ها در اینجا گشوده بودند. این امکان که می‌توان علیه این سیستم جنگید و هم‌زمان فرآیند متعلق به خود را بنا نهاد که در آن زندگی معنای دیگری دارد و همیاری جمعی و انتخاب آزاد، عناصر اصلی آن هستند.

به این لحاظ راف برایم اهمیتی استراتژیک داشت. پس از همه آن تجارب در مقاومت به حد نهایت، که سیستم و دستگاه پلیسی‌اش به کار می‌گرفتند، وقتی که آدم آن را مجسم می‌کند و تا میزان معینی امکانات اقدام و حمله را به حساب می‌آورد و تمامی آن محدودیت‌هایی را که من در آن مقطع زمانی در رشد درونی مقاومت تجربه کرده بودم. به منظور رشد درونی مقاومت، آن گونه که ساختارهای آن زمانی نشان می‌دادند، این است: آمادگی برای مباحثه صریح و صادقانه و مرز تعهدات [متقابل].

گفتگوهای زندان: چگونه دستگیر شدی؟

مانو: بار دوم در سال ۱۹۸۴ به دنبال یک تیراندازی متقابل با پلیس مجدداً بازداشت شدم. در این زمان من در راف سازمان‌دهی شده بودم.

گفتگوهای زندان: بازجویی‌ها به چه نحو بود؟ دوره زندان را چگونه ارزیابی می‌کنی؟

مانو: من در ژوئن ۱۹۸۴ بازداشت شدم. یازده سال در زندان بودم. برایم هرثانیه

در این مجموعه تکامل مهم بود. درون [زندان] خیلی آموختم، به علاوه درد فراوان و فقدان را هم تجربه کردم، همین طور فقدان رفقا را، مضافاً [فقدان رفقا] به این لحاظ که آن‌ها راه دیگری رفتند، تمامی آن‌چه که امروزه به وجود آورنده من هستند، این که امروز که هستم، از همه این تجارب سرچشمه می‌گیرد.

یک هفته پس از دستگیری ام دوباره شش نفر از ما دستگیر شدند. این ضربه سختی در آن زمان بود. بازجویی نشدم. همیشه این‌گونه نبود، ولی در جریان مقابله‌های سال‌های گذشته برای دولت روشن شده بود که از ما چیزی عایدش نمی‌شود.

اصولاً اوائل سال‌های ۸۰ بازم «زندانی گرفتند». پس از ۱۹۷۷ «پی‌گردی با شلیک مرگ» بود. دولت دیگر نمی‌خواست زندانی درست کند. برخی از ما از این پی‌گردی با شلیک مرگ جان سالم به در بردند، سخت مصدوم.

فازی که من در آن دستگیر شدم، یک فاز تهاجمی بود. در این فاز آن‌ها ابتدا در پی بازجویی نبودند. ساعاتی پس از دستگیری (من در اثر زخم سطحی یک گلوله مجروح بودم) مرا به کمک سه پلیس مرد^(۱) دایره جنایی ایالتی (Landeskriminalamt) مورد معاینه اجباری رجم قرار دادند. ظاهراً می‌خواستند سلاح‌های دیگری بچینند. برای من، اما این تجاوز با هم‌دستی پزشک قانونی است. شکنجه سیستماتیزه و خون‌باری در کار نبود. بعدها در زندان هم از آن خبری نبود، نه به آن گونه که شما [در ایران - آن را به صورت] شکنجه سیستماتیزه و خونین می‌شناسید.

در اینجا از همان ابتدا ایزولاسیون^(۲) برای شکنجه استفاده می‌شود. ایزولاسیون نه برای مدت زمانی معین، بلکه به عنوان وضعیت دائم. این شکنجه سفید است، نامرئی، زخم‌های گشوده و قابل رویتی به جا نمی‌گذارد.

یک روز پس از دستگیری به اشتونگارت، زندان «اشتام هایم» (Stammheim) منتقل شدم. از همان اولین روز زندان، ایزولاسیون به کار گرفته شد. این شامل همه ما می‌شد. پنج سال و نیم ابتدای زندانم را در «اشتام هایم» بلاوقفه در زندان

۱- اینجا کلمه «گاو نر» به کار برده شده که در زبان عامیانه آلمانی اشاره به پلیس است و در مقام تحقیر و نفر ادا می‌شود.
۲- همان توضیح ۱ صفحه ۱۲۶

انفرادی ایزولاسیون بودم. روند روزانه هرگز به طور واقعی قطع نمی‌شد، حتی موقع یک ساعت هواخوری هم غیر از این نبود. چرا که «حیاط» درست روی سلول‌ها قرار داشت و از قفسی دارای سقف تشکیل شده بود. به زودی این احساس در من جاگیر شد که سلول را هرگز ترک نکردم. فقط طی دوره محاکمه که دو سال پس از بازداشت آغاز شد، این روند قدری شکست. ما سه نفری محاکمه می‌شدیم و می‌توانستیم در طول جلسات دادگاه یکدیگر را ببینیم، آن هم نه در موقع تنفس. هر سه روز یک‌بار زندانیان دیگری در هواخوری حضور داشتند. اما اینها مشخصاً کسانی بودند که به علل غیرسیاسی در زندان بودند. اما از آنجا که آن‌ها فقط هر سه روز یک‌بار [در این هواخوری] شرکت داشتند و تعدادشان به طور معمول تنها یک نفر و حداکثر چهار نفر بود، تغییری در وضعیت ایزولاسیون به وجود نمی‌آورد. دولت این راه را پیدا کرده بود برای آنکه ادعا کند ما هرگز در ایزولاسیون نیستیم. زندانی‌ها هم آن قدر جابه‌جا می‌شدند که سه روز بعد [در هواخوری] افراد دیگری آنجا می‌آمدند.

ما طی این دوره زمانی در «اشتام هایم» هیچ‌گونه تماس اجتماعی نداشتیم. در ملاقات‌های اندکی که داشتیم همواره دیوار شیشه‌ای [حد فاصل] بود به غیر از موردهای دیدار خانوادگی. تمامی دیدارها با نظارت پلیس جنایی ایالتی انجام می‌شد. آن‌ها هر چیز را که می‌گفتیم، و یا نمی‌گفتیم، یادداشت می‌کردند و در این باره حد و مرزی نمی‌شناختند.

ملاقات وکلای مدافع [با ما] بدون یادداشت‌نویسان، اما از پشت دیوار شیشه‌ای صورت می‌گرفت.

این وضع تا مرخص شدنم از زندان ادامه داشت. امکانی که ما داشتیم این بود که به طور محدود رادیو گوش کنیم. محدود به این لحاظ که [دریافت امواج] فرستنده اصلی [با دستکاری رادیو] حذف شده بود. به علاوه کتاب و روزنامه هم داشتیم.

روزنامه‌ها را در مواقع مبارزات اعتصاب غذا و یا غیره قبلاً می‌بردند و با حذف مقالات مهم، به ما تحویل می‌دادند. و یا برگ‌هایی را تماماً کم داشت.

اجازه نوشتن داشتیم، اما همه چیز حتی کتب و جزوات تحت سانسور سیاسی بود. یعنی این که بسیاری از مرسولات پستی هرگز به دست ما نمی‌رسیدند و یا از

جانب ما به بیرون راه نمی‌یافتند. به این ترتیب مباحثات سیاسی [مکئوب] و مداوم غیر ممکن بود.

این‌گونه زندان ایزولاسیون در درازمدت اثرگذار است. [این روش] برای زمان معینی مقرر و تدارک دیده نشده، بلکه حکمی است برای ابدال‌دهر.

به دور از تماس اجتماعی و بدون امکان مباحثه مستقیم، بسیاری از آنچه که در کتاب‌ها و روزنامه‌ها می‌خوانی کم‌کم [از ذهن] محو می‌شود. حتی حالا هم این‌طورم و اغلب فکر می‌کنم که من در این باره خیلی مطالعه کرده‌ام ولی سیارش را به خاطر نمی‌آورم. [دیگر در حافظه‌ام] نیست. من آن را فراموش کرده‌ام. این روندی است که در آن فقدان تبادل نظر با دیگران این نتیجه را در بر دارد که توانایی‌های تحلیل مطالب خواننده و مورد مذاقه قرار داده شده به شدت کاهش می‌یابد. تمامی توان تمرکز و درک و جذب [مطلب] محدود می‌شود.

در ایزولاسیون زمان و مکان ابعاد دیگری به خود می‌گیرند. همه چیز کاملاً کوچک می‌شود و [زمان] بی‌نهایت طول می‌کشد.

در این سیستم ایزولاسیون مضافاً می‌بایست هربار قبل از ترک سلول و پیش از ورود به آن تحت نظر دو نفر نگهبان زن لخت شوی و هر بار یک دست لباس زندان بپوشی. این یک‌جور مبارزه دائم برسر حیثیت است. سلول‌ها مداوماً بازرسی می‌شوند و تو در این آگاهی به‌سر می‌بری که آن‌ها می‌توانند هرچیز را هر زمان به راحتی از تو بگیرند.

موضوع مرکزی در ایزولاسیون این است که رویارویی وجود ندارد. این شکل متفاوتی از نوع خونین شکنجه است که در آن رودروئی مستقیمی با شکنجه‌گر وجود دارد. در ایزولاسیون، فقط خودت هستی و دیوارها، در بسته است. هدف از ایزولاسیون هم همین باید باشد، تا تو همه تضییقات و سرکوبی را که از سر می‌گذرانی، ضدخودت متوجه کنی. هدفش متلاشی کردن هویتت است. به‌طوری که یک زمانی، دیگر ندانی تو واقعاً که هستی و چرا علیه این سیستم به پا خاسته‌ای.

برای ما هیچ راه دیگری وجود نداشت مگر آن که به‌طور جمعی در اعتصاب غذا بر علیه این وضع مبارزه کنیم. اولین اعتصاب غذا پس از دستگیری من، ۱۹۸۴/۱۹۸۵ بود. ما در این اعتصاب غذا به هیچ تغییر اساسی در وضعیت خودمان

دست نیافتیم.

علی‌رغم این واقعیت اما، اعتصاب غذاها، مبارزه‌ای جمعی، در کنار مبارزه روزمره، به این خاطر بود که خود را فراموش نکنیم، خودمان را در ایزولاسیون از دست ندهیم. انسانی تمام عیار ماندن، از مهم‌ترین مسائل زندان بود.

پس از اعتصاب غذای سال ۱۹۸۹ به آیشاخ (Aichach - شهر کوچکی در ایالت بایرن) منتقل شدم. آن‌جا در بند عمومی بودم. «بریگیته مون‌هاپت» (Brigitte Mohnhaupt) آنجا بود. او هم در تشکیلات راف بود و پس از دستگیری دومش در سال ۱۹۸۲، از ۱۹۸۸ در آیشاخ [به‌سر می‌برد]. اولین بار ۱۹۷۲ دستگیر شد و پس از پنج سال زندانی کشیدن ۱۹۷۷ بیرون آمد و خیلی زود به تشکیلات راف پیوست. به‌علاوه یک زن دیگر هم بود که در مقاومت پیکارجویانه سازمان‌یافته و به خاطر حمله‌ای که همراه رفیقی دیگر هم‌زمان با اعتصاب غذای سال ۱۹۸۴ انجام داده بود، در آن جابه‌سر می‌برد. آن رفیق به علت انفجار پیش از موقع بمب جان سپرد. برای مدتی قریب به یک سال من با او در بند عمومی بودم. بعداً ما را از هم جدا کردند. با بریگیته هرگز یک‌جا نبودم. آن زن دیگر ۱۹۹۲ مرخص شد. بریگیته تمام مدت تنها [زندانی] بود. آن‌هم در بخش ویژه، همراه با تعدادی اندک. ما امکانات ناچیزی برای پیام‌رسانی داشتیم. ما هرگز نتوانستیم درست و حسابی درباره‌ی دوران ایزولاسیون صحبت کنیم. [منظورم این است که] نه آن‌طور که ما نیاز داشتیم. از آنجا که ما هر سه یکدیگر را قبل از زندان نمی‌شناختیم، اولین موضوع اساسی شناخت متقابل همدیگر بود. موضوعی که در آن شرایط، روندی بسیار سخت و طولانی بود.

امکانات ما به‌طور مشخص این چنین بود که در طول روز حدوداً پنج ساعت درب‌های سلول باز بودند، مابقی روز را ما در سلول‌ها تنها بودیم. طی این پنج ساعت رسماً اجازه داشتیم روزانه یک ربع ساعت از محوطه‌ی روی سقف طبقه‌ی دیگر فریاد بزنیم تا بتوانیم به این ترتیب با یکدیگر تماس بگیریم.

در چهار ماه آخر قبل از خروج از زندان، بریگیته و من با هم در یک کریدور بودیم. حالا ۴ سال است که من بیرون [از زندان] هستم و بریگیته هم چنان آنجاست. از چهار سال پیش کاملاً تنها. دولت بر این است که او در مجموع ۲۴ سال تحت این شرایط در زندان بماند.

در حال حاضر ۶ زندانی که در تشکیلات راف بودند در زندان بسر می‌برند. راف اوائل سال گذشته خود را منحل کرد. مبارزه مسلحانه را پیش‌تر در سال ۱۹۹۲ کنار گذاشته بود. ولی دولت می‌خواهد برخی از زندانیان را نگه دارد. بنابراین هم‌چنان مبارزه‌ای هست بر سر آن‌که همه آزاد شوند. من هرگز در زندان با چریک‌های زندانی‌ای نبودم که پیمان‌شکنی و یا اعتراف کرده باشند. ولی چنین کسانی بودند.

گفتگوهای زندان: چه نقاط مشترک و یا تفاوت‌هایی را در مقایسه با جنبش‌های سال‌های ۶۰، ۷۰، ۸۰ با وضعیت امروز می‌بینی؟

مانو: وضعیت کنونی متأثر است از شکست همه‌جانبه تمامی پروژه انقلاب. در اینجا من به خصوص اینچنین تأکید می‌کنم، زیرا این فقط شکستی برای چریک‌ها نیست، بلکه شکست مجموعه چپ است. این به ویژه شکست‌آنهايي بود که در اتحادی تنگاتنگ با چریک‌ها برای پروژه انقلاب مبارزه کردند، و همین‌طور چپ بطور عموم.

ما از همان آغاز تحت شرایط اجتماعی‌ای مبارزه کردیم که در این تناسب روشن بود که ما یک اقلیت هستیم و خواهیم بود. در اینجا، در متروپل.

اما در مقیاس جهانی مبارزه برای رهایی، که ما بخشی از آن بودیم و این جایگاه را ما خود آگاهانه انتخاب نمودیم، ما اقلیت نیستیم و من شکست را در این ابعاد می‌بینم.

ایده‌های اجتماعی و سیاسی جنبش انقلابی نتوانستند در هیچ‌کجا تحقق یابند. سرمایه همواره خلاصی جست و در موقعیتی قرار داشت که تمامی شرایط را دیکته کند.

امروزه هم وضع غیر از این نیست. مناسباتی که اکثریت بشریت جهان تحت آنها زیست می‌کنند، حادث‌تر از سال‌های ۷۰ هم شده است. در امریکای لاتین دیکتاتوری‌ها مبدل به حکومت‌های «دمکراتیک» شده‌اند، که در نهایت فقط شکل دیگری از همان مناسبات سرکوبگرانه و استثمارگرانه هستند.

در حال حاضر دولت‌های امپریالیستی در تلاشند از طریق قراردادهای گوناگون بین‌المللی کشورهای وابسته را باز هم بیشتر تحت فشار قرار دهند. به این ترتیب

شرایط زندگی خلق‌ها باز هم حادث‌تر خواهد شد.

و در لحظه کنونی طرح استراتژیکی در مقیاس بین‌المللی وجود ندارد که بتوان همگی این [معضلات] را پشت سر گذاشت. آنچه موجود است خیزش‌ها و مبارزاتی است در کشورهای جنوبی و همین‌طور در کشورهای متروپل، و جستجوی همگانی برای راه‌های نو. راه‌هایی که در جستجوی غلبه بر دگم‌های کهن و ساختارهای کهنه بر اساس تمامی تجارب است. که در آن مبارزه برای تغییرات بلاواسطه [تاکتیکی] نیز از عناصر اصلی‌اش هستند. به‌علاوه تلاش برای گام نهادنی جمعی در راه مرتبط کردن تجارب و مباحثات.

قدرت سرمایه بی‌نهایت نیست و همین‌طور فریادهای پرنجبال پیروزی تمام و کمال سرمایه بر هرگونه شیوه و ایده زندگی، پیروزی تمام عیار نیست، چرا که کشورهای امپریالیستی هم در بحران هستند. اما این‌که همه چیز چگونه پیش خواهد رفت و چه قوایی در آن خود را تکامل می‌بخشند و راه‌ها دقیقاً چطور خواهند بود، همگی [مباحثات] مفتوحی هستند.

مترجم: سامان بهروزی

مستندسازی جنایات رژیم جمهوری اسلامی

در صدد چاپ سوم "کتاب سیاه ۶۷: اسناد نسل‌کشی کمونیست‌ها، انقلابیون و زندانیان سیاسی ایران" با ویرایش جدید، براساس اطلاعات و اسناد دریافتی هستیم. با تشکر از تمامی دوستانی که تاکنون اسامی اطلاعات و عکس‌های جانفشانان و جان‌باختگان کشتار سراسری ۱۳۶۷ را بر ایمان ارسال کرده‌اند، مجدداً از تمامی کسانی که می‌توانند در مستندسازی جنایات رژیم یاری رسانند درخواست می‌کنیم که اطلاعات و یا مدارک خود را به آدرس نشریه ارسال کنند:

Dialog / Postamt1 / Postlagernd
04109 Leipzig / Germany

فرم گردآوری گزارشات مربوط به جانفشانان و جان‌باختگان در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی

- ۱- نام خانوادگی:
- ۲- نام:
- ۳- محل تولد:
- ۴- تاریخ تولد:
- ۵- تاریخ دستگیری:
- ۶- محل کشته شدن:
- ۷- تاریخ کشته شدن:
- ۸- نحوه قتل از سوی رژیم:
- ۹- اتهام:
- ۱۰- توضیحات:
- ۱۱- شماره ردیف در فهرست منتشره گفتگوهای زندان:

گزارش شاهد:

- چه اطلاعات یا خاطره‌ای از او دارید؟
- در چه بندها و زندان‌هایی از او اطلاع دارید؟
- آخرین اطلاعاتی که از او دارید؟

...

اسپایا

توضیح مترجم

"Warum nicht foltern?" عنوان اصلی مقاله‌ای است به زبان آلمانی که برگردان فارسی آن در پی این توضیح آمده است. این مقاله به قلم پرفسور نرمن پش^۱ به تاریخ 6.12.1997 انتشار یافت. پش متولد سال ۱۹۳۸ میلادی در آلمان است. او کارمند عالی‌رتبه "وزارت همکاری‌های اقتصادی" بود. اما از این مقام کناره گرفت و به تدریس در دانشگاه هامبورگ روی آورد. وی سپس با سمت استادی روانه "مدرسه عالی اقتصاد و سیاست" در هامبورگ شد.

نرمن پش علاوه بر کتب علمی و تحقیقاتی، متجاوز از یک‌صد مقاله، به‌ویژه پیرامون استعمار و آفریقا، خاورمیانه و فلسطینی‌ها، افغانستان، کردستان، تاتو و جنگ آفریزی، خلع سلاح اتمی و حق ملل نگاشته است. او اخیراً طی مصاحبه‌ای با روزنامه یونگ ولت پیرامون تبلیغات رسانه‌های جمعی با عنوان "آشوب کردها در اروپا" گفت: آن زمان که کردها به تظاهرات و اقدامات معمول سیاسی می‌پرداختند چه کسی به مسئله خلق کرد توجه نشان داد؟ بنا براین اگر امروز چنین می‌کنند این حق آن‌هاست.

پش پیرامون انگیزه‌اش در نوشتن مقاله حاضر می‌گوید: بورژوازی سر آن ندارد که به حقوق اساسی و اولیه انسان‌ها گردن نهد. در همین آلمان همواره و مداوم این تلاش‌های ارتجاعی جریان دارد. چه در زمینه‌سازی نظری و روانی و چه با گام‌های سیاسی و عملی.

خب

چرا

شکنجه

روا

نداریم؟

از: نرمن پش

Norman Paech

مترجم: سامان بهروزی

مثلاً چرا این آقای وزیر کشور از حزب سوسیال دمکرات دوباره برای اعمال فشار بر خارجی‌ها و پس‌فرستادن تعقیب‌شدگان سیاسی موضوع "قایق پراست" را پیش کشیده؟ مقاله پروفیسور شهرتمند هایدلبرگی مرا بر آن داشت حتماً پاسخی به او بدهم. این مقاله را ابتدا برای روزنامه به اصطلاح چپ‌گرای TAZ فرستادم. چرا که خریداران بیشتری دارد. آن‌ها از انتشارش خودداری نمودند و با ساده برگزار کردن مسئله گفتند من برای خودم حریف کاغذی درست می‌کنم. مبارزه پش‌ها برای منع کاربرد شکنجه به‌عنوان وسیله‌ای قانونی، توجیه شده و پذیرفتنی است.

اما هدف از گزینش این مقاله و شرح حاضر، کوشش جهت نشان‌دادن گوشه‌ای از مبارزه برای تأمین و حفظ حقوق اولیه و مسلم انسانی در جوامعی است که قوای حاکمه‌شان به بهانه پیامبری این ارزش‌ها، هر سوی جهان جنایت و کشتار براه می‌اندازند در حالی که هم‌زمان برای لگنمال کردن این حقوق در خانه تحت حکومت‌شان؛ از هیچ ابزار شنیع و اقدام کثیفی دریغ نمی‌ورزند. برکشیدن ماسک از چهره مدعیان دروغین حقوق بشر و روشنی بخشیدن به محتوای طبقاتی و بعد سیاسی این مقوله اقدامی است ضروری در غنای بحث جامعه و آزادی انسان.

○ کدام سفر کرده به اسپانیا گمان می‌برد که در سرزمین فراغت و تعطیلاتش هنوز هم شکنجه صورت می‌گیرد؟ جایی که نخوانده است! عضویت اسپانیا در اتحادیه اروپا هم بمنزله سند رسمی و خدشه‌ناپذیر تحقق کامل حقوق بشر [در این کشور] است. در بهترین حالت درباره ترکیه شنیده‌ایم - آن‌هم در کنار اخبار مربوط به جنگ و بحران حکومتی - که شکنجه صورت می‌گیرد: دیوان قضایی اروپا ویژه حقوق بشر اخیراً صحت این شکایات را تأیید نمود. وسائل ارتباط جمعی ما چه رازپوشانه هم‌چنان با احکام دادگاه عالی اسرائیل برخورد می‌کنند. احکامی که طی آن‌ها کاربرد شکنجه برای بازجویی پلیسی مجاز اعلام می‌شود. این اعتراف [اعمال شکنجه] که دهه‌های متوالی است از سوی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مورد نکوهش قرار می‌گیرد نه تعیین وظیفه [از امروز دوائر امنیتی] که پیشبرد و ادامه آن است.

البته حالا دیگر دادگاه غیرنظامی اسپانیا^۲ به تاریخ ۷ اکتبر سال جاری [۱۹۹۷] بنیامین رامزوغا^۳ را پس از استردادش از برلین و یک محاکمه دو روز و نیمه عاجل به ۱۱ سال و چهار ماه زندان محکوم کرده است: به‌خاطر یاری یک سازمان مسلح^۴ و "جعل پلاک اتومبیل". منظور از سازمان، "کماندوی بارسلون" تشکیلات اتای <ETA> باسک و از یاری، کرایه اتومبیلی برای فرار است. چرا که قضات نتوانستند او را مسئول مواد منفجره در آپارتمانی که در اجاره او بود معرفی کنند. اما آن‌ها دفاعیه او را مبنی بر این که هویت سیاسی افرادی را که در اتومبیل کرایه‌ای همراه می‌برده نشناخته است نپذیرفتند. آن‌ها [قضات] به شهادت دو تن از اعضای اتا که در این میان به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند و در حضور قاضی بازپرسی اظهار نموده‌اند، استناد می‌ورزند.

آیا رامزوغا ساده لوح بود یا غیرقابل اعتماد؟ این سؤال دیگر اهمیت ثانوی یافته است. چرا که هر دو شاهد [اعضای اتا] گفته‌هایشان را در دادگاه پس گرفته‌اند: آن‌ها می‌گویند در اثر شکنجه این شهادت را داده‌اند.

این قبیل ادعا از سال‌ها پیش علیه ادارات قضایی اسپانیا مطرح می‌شوند. آن‌هم نه فقط از سوی سازمان‌های حقوق بشر خود این کشور بلکه همچنین از سوی عفو بین‌الملل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و دایره ضد کاربرد شکنجه سازمان ملل. تمام این مجموعه بیش از همه یک چیز را مورد هدف قرار می‌دهند: زندان ایزولاسیون، به این معنی که زندانیان تا پنج روز از هر گونه ارتباط با جهان خارج و هر نوع حمایت حقوقی محروم هستند و مورد بدرفتاری پلیس امنیتی^۴ قرار می‌گیرند. ضرب و جرح، شکنجه با پاکت نایلونی برای خفگی، تیرباران نمایشی، شوک الکتریکی، تجاوز جنسی از جمله موارد بی‌شماری هستند که با تأیید پزشکی مستند گردیده‌اند. همان‌گونه که در مورد این دو عضو اتا هم صورت پذیرفت.

در این باره دادگاه عالی برلین نمی‌تواند در پی تأیید حکم تحویل رامزوغا از زیر مسئولیت شانه خالی کند. دادگاه شرط (استرداد) را بر این قرار داد که هرگونه شهادتی که در اثر شکنجه کسب شده باشد، اجازه کاربرد علیه متهم نیابد. دادگاه مادرید "پیشنهاد" (دادگاه) آلمان را با آبروداری ناشیانه‌ای پاسخ گفت، به این صورت که اشاره نمود اتهامات شکنجه قانوناً اثبات نگردیده‌اند - هر

دو شاهد ظاهراً به علت مقاومتشان به هنگام دستگیری، خود موجب جراحیشان شده‌اند. به این ترتیب اثبات انتقاد دوم سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر هم به ظهور رسید که دستگاه قضایی اسپانیا را مورد تقبیح قرار می‌دهند زیرا نه فقط بی‌جهت روش بدرفتاری را تعقیب می‌کند، بلکه با بهره‌برداری حقوقی از اطلاعات بدست‌آمده در اثر کاربرد شکنجه، این اقدامات را مورد حمایت هم قرار می‌دهد.

مشابه این را در کشورهای حاشیه اروپا، فقط در مورد ترکیه می‌توان یافت. تا چندی قبل زندان ایزولاسیون در مناطق اشغالی کردنشین سی ۳۰ روز بود. که اینک به ده ۱۰ روز کاهش یافته و در موارد جرم‌های معمول چهار روز است. با این وجود همین نیز فرصتی است کافی برای انواع شکنجه‌ها، یعنی چیزی که کمافی‌السابق در دستور روز است. دادگاه‌های ترکیه و ادارات دولتی دلیلی نمی‌بینند که در این وضع تغییری به‌وجود آورند، آن‌هم تا وقتی که در دولتی که ظاهر تنها دمکراسی بالفعل در خاورمیانه را داراست، یعنی اسرائیل، دادگاه عالی‌اش شکنجه را از زرادخانه روش‌های بازجویی پلیس و دادستانی حذف نکرده است.

سال ۱۹۸۷ کمیسیون لندآو^۵ برای بازجویی در موارد فعالیت‌های تروریستی اعمال فشار روحی و به میزان اعتدال فیزیکی^۶ را پیشنهاد نمود. کمیسیون ابزار و امکانات احتمالی (برای این منظور را) در یک ضمیمه محرمانه با ذکر جزئیات نام برده است. طی پروسه بازجویی از فلسطینی‌ها در حدود ۲۳۰۰۰ مورد در بین سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۴ محرر گردید که کاربرد همین طرق شکنجه درست همان چیزی است که از سوی کمیسیون ضدشکنجه سازمان ملل به عنوان "کاملاً غیر قابل قبول" و "نقض آشکار پیمان‌نامه ضدشکنجه" نامیده شده‌اند یعنی: به زنجیر کشاندن درآور، ایجاد خفگی، موزیک بلندطنین، جلوگیری از خواب، تهدید به مرگ، تکان شدید. تنها موقعی که این "تکان‌ها" موجب مرگ یک فلسطینی زندانی در سال ۱۹۹۵ شد، دادگاه تجدیدنظر^۶ در اورشلیم مجبور گشت به این موضوع رسیدگی کند که اینک در چهار مورد احکام صادر شده، دادگاه این روش‌های نکوهیده را به موجب وضعیت فوق‌العاده^۷ توجیه نموده است، چرا که اطلاعات به دست‌آمده می‌توانند

در شرایط معین موجب نجات جان انسان‌ها شوند. موضوع درست همین جا است. بطوری که شکنجه بیش از آن که برای اعتراف به جرم خود به کار رود، برای اعمال فشار به منظور کسب اطلاعات و اسامی استفاده می‌شود.

بر سر همین نکته، سوال مورد اشاره برای ما (در آلمان) نیز مطرح است. نمی‌بایست ما هم در شرایط بی‌نهایت تهدیدکننده، استفاده از وسیله‌ای چون شکنجه را توسط دولت مجاز شماریم؟ یعنی اینکه از اسرائیل، از اسپانیا و یا از ترکیه بیاموزیم؟ چه کسی پرزیدنت سابق ایالت نیدرزاکسن، ارنست آلبرشت را به خاطر می‌آورد که در سال ۱۹۷۶ با طرح موضوع تهدید یک شهر به وسیله سلاح‌های شیمیایی هیاهو به راه انداخت: کاربرد قهر علیه تهدیدکننده، برای کسب اطلاع از محل اختفای بمبی که برای انفجار لحظه‌شماری می‌کند؟ خوشبختانه این فقط یک زایش مغزی بود- اما درست بیست سال بعد فانتزی خطر تهدیدکننده و مسئله تولدی تازه را تجربه می‌کنند. وینفرید بروگر^۸ استاد فلسفه حقوق از هایدلبرگ در مجله کنسرواتوو و وزیر علوم سیاسی، حقوق سیاسی و تاریخ قانون اساسی به نام "دولت"^۹ در مقاله‌ای تحت عنوان "آیا دولت در موارد استثنایی مجازات شکنجه کند؟"

با پیش کشیدن این سوال به موانع حقوقی و فلسفی این کار می‌پردازد. او تلاش می‌ورزد حکم و تصمیمی را دور بزند. ولی این خود یک حکم و تصمیم هست: اقدام علیه ممنوعیت مطلق اعمال شکنجه. او معتقد است که نه فقط به دلائل فرضی بلکه به استدلال حقوقی دست یافته است که می‌توان با تمسک به آن ممنوعیت دولتی گام نهادن در این راه (یعنی اعمال شکنجه) را دور زد: اگر قرار باشد تروریستی وجود داشته باشد، پس فقط از جانب دولت. در همه جدل‌های حقوقی دهه‌های اخیر اصل مطلب هم همین بوده است که این ممنوعیت از هر استثناء و فرو ریزش محفوظ داشته شود.

چه چیز وادارش می‌کند که او (بروگر) خود را هم چون الاغ بوریدانس^{۱۰} میان دو چوب‌دست گرفتار سازد به‌طوری که لاجرم توشه استدلالش ته کشد؟ زندانی که او می‌سازد و خود را در آن به بند می‌کشد چنین است. "با رعایت شرافت، ممانعت از صدمه جسمانی و آزادی تصمیم و اراده فرد تهدید کننده (تروریست) یا حفظ آبرو و حیات ساکنین شهر (فرضی) S - که با توجه به شواهد امر،

شمای دیگری جز آن غیر ممکن است. چرا که طریق سومی مبنی بر تسلیم به درخواست تهدید کننده برای پول، افراد گروگان، اتومبیل فرار و غیره برای او از قید امکان خارج است. برای بروگر این تنها ممنوعیت مطلق و پذیرفته شده است - همانگونه که بیش از بیست سال قبل در مورد ربوده شدن شلایر^{۱۱} چنین بود.

کیفیت دلائل انحرافی او از تذکراتش پیرامون "تیر خلاص نجات"^{۱۲} منتج می‌گردد. کاربرد آن مطابق قانون پلیس بادن ووتنبرگ^{۱۳} در صورتی "مجاز" است که به عنوان تنها وسیله برای رفع خطر جانی در لحظه حاضر باشد و یا از خطر یک صدمه جسمی مهلک در همان زمان (کاربردش) ممانعت به عمل آورد. در سنجش مزایا و معایب این کار، مثلاً در مورد یک تهدید تروریستی، بروگر می‌گوید این برای تهدیدکننده هم بهتر است زیرا شکنجه مساوی با مرگ نیست. این است آنچه که چنین قیاسی را موجه می‌سازد.

حال ابراز تردیدهای مهم (پیرامون جنبه‌های) اخلاقی، سیاسی و حقوقی در مخالفت با کاربرد "تیر خلاص" را فراموش کنیم. زمان زیادی از مبحث کفایت انطباق مشخصات فرد با فهرست رده‌بندی پلیس برای اجرای تیر خلاص در مورد فرد مزبور نگدشته، حالا همین را توجیهی برای شکنجه او هم قرار می‌دهند. این که این‌ها چه نتایجی می‌توانند به‌بار آورند و چگونه یک همسان انگاری پله‌کائی همه چیز را توجیه می‌کند، ما آن‌ها را به وارثین آلبرشت و بروگر وا می‌نهمیم. برای ما اکنون این سوال جدی مطرح است: پس از (به‌کارگیری) شهادت همدست^{۱۴}، قطع تماس و ارتباط (زندانی)، تیر خلاص و استراق سمع^{۱۵} خب چرا شکنجه روا نداریم؟

بی‌نویس‌ها:

^۱ Ossietzky, Wochenzeitschrift für Politik /Kultur/ Wirtschaft

^۲ Audencia National

^۳ Benjamin Ramos Vega

^۴ Guardia Civil

^۵ Landau کمیسیون لندآو (بنام شخصیتی اسرائیلی) در سال ۱۹۸۷ از سوی دولت اسرائیل جهت تحقیق پیرامون نحوه بازجویی و کاربرد شکنجه توسط سرویس امنیتی جی اس اس (General Security Service) برای مقابله با تروریست‌های دشمن به وجود آمد.

^۶ High Court

^۷ vital and urgent need

^۸ Winfried Brugger

^۹ Der Staat

^{۱۰} الاغ بوریداتس در دانستنی به همین نام از زبان حیوانات، الاغی است که بر سر این دو راهی گرفتار آمده که از کدامیک از دو پشته کاه در کنارش رفع گرسنگی کند و به این دلیل از گرسنگی می‌میرد.

^{۱۱} Hans Martin Schleyer به هنگام ربوده شدنش در سال ۱۹۷۷ رئیس اتحادیه کارفرمایان آلمان بود. هدف راف (RAF: Rote Armee Franktion) از گروگانگیری شلایر، بهبود شرایط زندان و آزادی زندانیان سیاسی بود. طی این دوره سیاسی در آلمان، دولت ائتلافی سوسیال دموکرات-لیبرال نه تنها گامی در اجرای این خواسته‌ها برنداشت بلکه برعکس بر شدت فشار به ویژه شکنجه‌های روانی در مورد زندانیان افزود تا آنجا که آشکارا با تغییر قوانین بسیاری (که تا به امروز جاری هستند) حقوق ابتدایی زندانیان سیاسی و حتی وکلایشان را پایمال نمود. موضوع غیرقابل انعطاف دولت آلمان در قبال شرایط راف برای رها کردن شلایر، چریک‌های راف را بر آن داشت که پس از هفته‌ها اختفا و نقل و مکان او برای گریز از محاصره‌های پلیس، سازمان‌های اطلاعاتی و ارتش، او را به قتل رسانند.

^{۱۲} منظور از "تیر خلاص نجات"، هدف‌گیری آن‌گونه اعضای بدن توسط نیروهای امنیتی است که موجب مرگ آتی مضر و نجات گروگان‌های احتمالی گردد.

^{۱۳} Baden - Wurttemberg یکی از شانزده ایالت در تقسیمات کشوری جمهوری فدرال آلمان است.

^{۱۴} شهادت همدست (Kronzeuge)، به‌کارگیری شهادت داوطلبانه یک متهم درباره متهم دیگری است و پاداش و بخشش را نصیب متهم اولی (شهادت‌دهنده) می‌کند.

^{۱۵} Lauschangriff